

هویت فرهنگی ایران و جهان معاصر

سایها دل ، طلب جام جم از ما می کرد
آنچه خود داشت زیگانه تنها می کرد

حافظ

احسان تراقی



الف - مذهب

۱ - اجزاء اساسی فرهنگ ایران

مذهب کشور ، تشیع است که ضمن پای بندی

به اصول اسلامی کهن ، عقیدوی را تعلیم می دهد

که بر پایه آن ، دوازده امام ، فرزندان پیامبر ،

تنها نگهدارندگان حقیقت دیانت و تنها شایستگان

ارشاد جامعه اسلامی بوده اند . ایرانیان به خاندان

پیامبر و خاصه به داماد او علی و به فرزند علی ،

امام حسین که علیه حقانیت خلافت (دنیوی و

اخروی) امویان قیام کرد ، همواره احترامی در

خورگذاشته اند . شهادت حسین ، نفرت و اثر جار

شیعیان را از استیلای سیاسی و مذهبی خلفا تشدید

کرد . تشیع که با جدایی میان روم و بیژانس

قیاس کردنی است ، حالت معنوی امیلی به عالم

اسلام ارائه کرد . امام دوازدهم (مهدی) اکنون

فرهنگ ایرانی ، که در چهارراه تمدن ها

خانه دارد و جوهر و روح آن چیزیست که (زبان

همه برخوردارها ، باورها ، آئین ها و سنت ها بهره

ما گشته است ، به مثابه یک موجودیت متناثر تجلی

می کند . برای گفت و گوی اجمالی از این فرهنگ

و شناخت مبادی ، و خاصه ، روح آن ، بجاست که

نخست از سه جزء اصلی که تأثیر پر معنی و

برجسته ای داشته اند بحث کنیم . این اجزاء عبارتند

از دین و زبان و گذشته قبل از اسلام . آنگاه از

خصوصیات اساسی این فرهنگ سخن خواهیم گفت .

شپوشگاه علوم انسانی و معارف اسلامی

مجمع علمی و فرهنگی

تهران

غایب از نظر است و ظهورش ، پایان رنج‌ها و محنت‌های آدمیان و آغاز عصر حکومت عدل و انصاف را در جهان اعلام خواهد کرد . غیبت امام و ظهورش ، مایهٔ امیدهای جاودانی در مؤمنان است . مفهوم امام غایب بر حضوری بالقوه و مستتر اشارت دارد که از حیث اجتماعی ، نقایص وضع کنونی امت را تعدیل می‌دهد و در زمینه معتقدات ، دربر دارندهٔ خصوصیت معنوی‌تر روح دینی است که در عرفان و تصوف ، پایگاهی بلند دارد .

ب - تجدید حیات ادبیات ایران ، و درخشش زبان فارسی

زبان فارسی ، مشتق از پهلوی است که زبان ایرانیان قرن هفتم میلادی ، یعنی پیش از حمله عرب است .

پس از این حمله ، عربی ، زبان عبادت و نیز ، زبان اداری شد . این امر در زبان فارسی تأثیری چنان داشت که این زبان ، به الفبای عربی نوشته شد . از قرن نهم میلادی ، زبان فارسی ، در دربارهای سلسله‌های ایرانی خراسان ، ظهور رسمی یافت و محیط را برای پیدایش فردوسی بزرگ مهیا کرد . فردوسی ، در قرن دهم ، حماسه ملی ایران را در قالب شصت هزار بیت به فارسی سرود . شاهنامه اثر فردوسی ، مرحله با اهمیتی را نه تنها از لحاظ تجدید حیات زبان و ادبیاتی که در درازنای هزار سال ، عملاً همان مانده است که بود ، بلکه همچنین از لحاظ پیدایش یک هویت ملی مشخص می‌کند . ایرانیان پس از آنکه دین اسلام را قلباً پذیرفتند و از آن ، فرهنگی نو پدید آوردند ، خود را در شاهنامه ، ملتی یافتند که سنت‌هایی باستانی ، شور و آرزوهایی نو دارد . فردوسی یکی از آفرینندگان کم‌مانندی است که توانست تمامی روح یک ملت با اعتقاد به دین مقدس اسلام را با توانایی تصویر کند .

قهرمانانش و نبرد آن‌ها به خاطر عدالت ، از مشرب باستانی‌ترین سنت‌های مردمی و نیز از سرچشمه افسانه‌ها و داستانهای کهن سیراب می‌شوند که هر ایرانی می‌تواند در آن‌ها ، نقش خویش را ببیند ، اما آنچه در شاهنامه ، توجه‌انگیزتر است این است که در گیرودار رفت و آمد اعصار جلال و درخشندگی و آن همه دودمان‌های شکوهمند که در افق‌های دور دست ، ناپدید شدند ، نشانی از کین و اثری از تلخی و خوارمایگی نیست . حزن و اندوهی که داستان‌های شاهنامه در ما می‌انگیزد بیشتر مربوط به سرنوشت انسان‌ها و صفت ناپایدار شوکت آنان است . فردوسی از فاتحان غرب ، بی‌نفرت و بی‌کین سخن می‌گوید ، خاصه در جایی که در واقع ، ارزش‌های معتبر اجتماعی و فلسفی اسلام (بویره شور عدالت) ، به نوبه خود اندیشه‌های بلندی را عداوت می‌بخشید که خود از دیرگاه در ایران ، ریشه بسته بود . اگر امروز تقالان در روستاها و مرشدان در زورخانه‌ها اشعار فردوسی را می‌خوانند از آن روست که شاهنامه شور پرواز در رویا و خیال ایرانیان را انعکاس می‌دهد و به شیوه‌ی پرشکوه ، شکست‌ها و ناکامی‌ها ، شادی‌ها و رنج‌های گذشتهٔ آنان را یادآور می‌شود .

به موازات این تحمیل هویت ، دانشمندان و منتقدان ایرانی ، در تمدنی که اسلام توانسته بود در آمیزه‌هایی شگرف از ملت‌ها و فرهنگ‌ها پدید آورد ، و زبان عربی ، زبان نقل و انتشار آن شده بود ، قرن‌ها با دانشمندان و فیلسوفان و فقیهان عرب برای توجیه و توضیح فلسفی ایمان مذهبی و تنظیم و تدوین اصول فقهی و حقوقی و برای گسترش همه دانش‌ها در عین اقتباس میراث یونانی و رومی و هندی ، همکاری تام کردند . در این نهضت فکری ، ایرانیان تا بدان جا پیش رفتند که زبان و صرف و نحو عربی را به مهر خود مهور کردند . با این وصف ، در ضمیر این مردان که

خود را یکسره وقف شکستگی تمدن اسلامی می کردند، حضور گذشته ماقبل اسلامی، همچنان باقی بود.

ج - حضور گذشته ماقبل اسلامی

ایرانیان در طول تاریخ اسلام، با منش ویژه خویش زیسته اند. آن‌ها در قلمرو تفکر و تتبع فکری، طبق همان موازین عمل می کردند که جامعه اسلامی، و حال آنکه در حدود زندگی خصوصی، قلبی و ذوقی، دنیای دیگری داشتند. این سینا که قرن‌ها، استاد بلامنازع یک حوزه طبی برخوردار از ابعاد فلسفی و روحی بی مانند بود، و در باب فلسفه و طب، رسالاتی معتبر به زبان عربی تألیف کرد اشعاری به فارسی می سرود که در آن‌ها از جمله متواضعانه می گفت:

اندر دل من هزار خورشید بتافت

آخر به کمال ذره‌ی راه نیافت
این حس فارضایی از خود و این اعتراف به ناتوانی انسان در بیان رازهای حیات، تردعمرخیم به شکی فلسفی ارتقا یافت که رباعیات، با حزن و اندوهی عمیق، آن را منعکس می کند. خیام، ریاضی دان و منجم، برای تسکین اضطراب خویش، در حکمت ملل رازی را جستجو می کرد که آن را نمی یافت. او در گریز از کبر فیلسوفان و متکلمان، به نوعی مشرب «اپیکوری» پناه می برد. در این دوره که جنگهای صلیبی آتش همه ایمان‌های مذهبی را افروخته بود خیام بای پروای، اما فارغ از کبر و نخوت علیه جزئیات غیر تحقیقی دینی و فلسفی طغیان می کرد. روح تسامحی که از اندیشه عمر خیام می تراود و شک و تردیدی که این حکیم تعلیم می دهد، یکی از خصایص فرهنگ و ادب ایران را آشکار می سازد، خصیصه‌ی که علی‌الدوام در شعر و اندیشه ایرانی، انعکاس دارد. یکی از استادان این مشرب فکری، جلال‌الدین مولوی،

در غزلی می گوید:

چه تدبیر ای مسلمانان که من خود را نمیدانم
نه گیر و نه بیهودیم نه ترسانه مسلمانم

۴ - منزلت ممتاز شعر در فرهنگ ایرانی

سعدی، حافظ و همه سرایندگان ایرانی، عشق را در هاواری صرف ظواهر دیانت و تزاها تعلیم داده‌اند و می‌ومی‌پرستی را مظهر رها شدن از «ما» و «عنی» و نشانه آزادی از ظاهر و ظاهر پرستی و پای نهادن بر سر نخوت‌ها و خود پرستی های فردی و جمعی و رسیدن به توحید حقیقی ستوده‌اند:

به می‌پرستی از آن نقش خود برآب زدم
که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

بمفردت در حیات ملتی، شعر، مقام و مرتبتی این سان برجسته داشته است. شعر، رایج ترین صورت بیان هنری است. حتی در بحث و بیان فلسفی و در روایات تاریخی، شعر زبان حقیقی باقی مانده است. همچنین، به یقین، شعر، مایه همبستگی فرهنگی است. شعر در محاوره روزانه، به عنوان ملاک و مرجع و بازتاب ارزش‌هایی تلقی می شود که ملتی، خود را وابسته آن‌ها می داند. این چنین است که شعر، خود مظهر کامل زبان شده است، آیا به چشم ملتی که از آن همه یورش، ویرانکاری و خشونت، رنج برده است شعر، یگانه وسیله حفظ رموز پیامها و یادگارهای نیاکان در «حافظه» خویش نبود؟ از میان تعریف‌های بی شمار فرهنگ، یک تعریف است که من آنرا بیشتر می پسندم: فرهنگ، یک «حافظه جمعی» است که گذشته یک ملت را به «اکنون» او پیوند می دهد و به او یادآور می شود که چه وجه افتراقی با دیگر ملت‌ها دارد این «حافظه مشترک»، خاصه فایق آمدن بر گسستگی‌های حاصل از تاریخ را ممکن

فرهنگ و زندگی و ادب - ۱ - فصل اول

می‌سازد. اگر فرهنگ، حافظه باشد، حافظه، درایران بطور اخص شعر است، اما خود شعر که گنجینه‌دار تاریخ و زبان است، اثر چندتن مریع‌ساز ظریف‌پرداز نیست که به نوعی تغنن و صنعت لفظی پرداخته باشند بلکه انگیزه‌های عمیقی دارد که بدون آن‌ها هرگز به تنوع سرشار و جامعیتی که از عوامل مشخص آن به شمار می‌رود نمی‌رسیده خواه سخن از عشق الهی جلال‌الدین رومی در میان باشد یا از عالم متعالی حافظ، یا از پرستش جمال سعدی، یا از اندیشه وارسته و شک و تردید عمر خیام، یا از داستان‌های منظوم نظامی، این قدر هست که یک چشمه یگانه، آثار همه این سرایندگان را سیراب می‌سازد و آن، تفکر عرفانی در هیأت‌های گوناگون خویش است.

۳ - اصالت و جامعیت اندیشه ایرانی

در کنار جنبه تشریح و «مصلحت‌اندیشانه» اسلام، عرفا، مفتون جنبه دیگری از پیام بودند که بالاخص، به مقام ذات انسان عینی حقیقی ارتباط داشت و خطاب آن به انسان است. اسلام رسمی (شریعت) با شعایر و آموزش صوری و فقهی‌اش، با قوه‌ی قاهر و مستولی مشبه می‌شد و حال آنکه عارفان، عالمی با روح تر و خواجه انگیزه‌تر می‌خواستند. چنین عالمی را نزد اهل طریقت یافتند که در آن «حقیقت باطنی» مبتنی بر آرزوهای عمیق شخصی مایه ارضای بیشترشان را فراهم می‌آورد. این «حقیقت باطنی» ارتباط دل و جان را نزد مؤمنان برقرار می‌کرد و آنان را در طلب غنای معنوی، سوق می‌داد. این مجاهدت جز به ارشاد پیر یا مراد که با گونه‌ی از شور درون و بی‌تشی گسترده از جهان ظاهر و جهان باطن، و رای آیین و اصول مدون قرار می‌گرفت، مقدور نبود. پیر طریقت با آن وجود کامل، و با شناخت‌اش از انسان‌ها و اشیاء و با طریقه سلوکش، برای

مسریدان، سرمشق و راهنمایی می‌توانست بود. «هانری کوربن»، فیلسوف فرانسوی که اثری پر ارزش (کتابی در چهار مجلد به نام «در اسلام ایرانی - جنبه‌های معنوی و فلسفی»، چاپ «گالیمار»، پاریس) منتشر کرده است موفق شده است سیمای دقیق و روشن از هزار سال تطور اندیشه فلسفی و مذهبی ترسیم کند که در آن، جنبه عرفانی این اندیشه، به تقریب، برتری دارد. اهمیت اثر «کوربن» بیش از همه، در نگرش به چشم‌جان‌هاست که خاصه اوست. مؤلف، خود، اسلوب کارش را یک نوع پدیدارشناسی توصیف می‌کند که «امر دینی» را مانند «پدیدار اصلی و اولی» درمی‌نگرد، پدیداری که نمی‌توان آن‌را با چیزهایی دیگر، یعنی بواسطه «شرایط سیاسی، اجتماعی قومی، اقتصادی، جغرافیایی و غیره» توضیح کرد. «کوربن» به تعبیر خودش برای آنکه روح اسلام را درک کند «مهمان معنوی» اسلام بوده است؛ «بنایی را که هرگز به درون آن راه نبرده‌ایم توصیف نمی‌توانیم کرد».

اثر «کوربن» بی‌گمان، نه تنها به سبب سعی در شناسایی اعماق روح تمدن ایران، بلکه همچنین به سبب علائم استنباطی که در برابر دورنمای فلسفی غریبه می‌گذارد حائز اهمیت بسزایی است. «ژیلبر دوران» در اثر اخیرش در بحث از این علائم استنباطی با عبارات زیر اشاره می‌کند: «به یاری این آثار، سوء تفاهمی که از دوره جنگ‌های صلیبی، بازمانده است پایان می‌پذیرد. بدون ورود در جزئیات و دقیق و برای تلخیص آرای که «هانری کوربن» به دفعات، با استادی بیان کرده است می‌توان گفت که غرب جز تکرار خط تاریخی حکیمان مثالی قرون وسطی کاری نکرده است حکمایی که می‌پنداشتند فلسفه اسلامی به اندیشه اعراب عصر خلافت «قرطبه» محدود می‌شود و با مرگ «ابن رشد» در سال ۱۱۹۸ در شن‌زارهای

«اندلس» دفن شده است ، « . «دوران» در بحث از مسائل تصویری و نظریه‌های اخیر روانشناسی و روانکاوی (فروید ، یونگ ، پیازه) ، می‌گوید بر خورد یا آثار «کورین» چه مایه برای او الهام بخش بوده است و اظهار می‌دارد که فیلسوفان ایرانی از سهروردی (قرن دوازدهم میلادی) تا حوزه شیخیه معاصر ، «کارکرد خاص روان انسانی را بر مبنای استدلال و قوای منطقی داوریه را بر اساس مدرکات قرار نمی‌دهند ، (کاری که تمام فلسفه روان‌شناسی غرب ، بدان پرداخته است) بلکه آن را بر «معرفت قلبی» ، « بصیرت باطنی» بنا می‌کنند که در قیاس با معرفت حسی و سلسله‌های طولانی تعلیل‌ها و استدلال‌هایش ، نظیر باطن یا زمان انفسی - در قیاس با ظاهر است .

«کورین» ، با توصیف اصالت شیوه اشراقی می‌گوید :

«انسان‌شناسی غرب که بر اثر موهومات مجوزه‌های تحصیلی مذهب «عینیت» گمراه شده است ، به تازگی ، مقوله «درایت» را کشف کرده است و حال آنکه عرفان اسلامی ، از آغاز و بخصوص از قری هفدهم میلادی ، با ملاحظه برای تبدیل حادثه اجتماعی یا تاریخی به امر درونی ، تقدم قابل شده است .

پیش از آن ، در قرن چهاردهم میلادی ، یگ عارف شیعی ، «جعفر کاشی» ، تفوق «درایت» را بر سایر صور معرفت (درمثل ، تفسیر) ، مدلل ساخته بود ، توصیف این که «کورین» چگونه توانسته است این آرای فلسفی را که سیر آن‌ها در ایران از هزارسال پیش به هیچ‌روی متوقف نشده است ، از میان توده‌ی آثار (که عمده آن‌ها خطی است) استخراج کند مایه تطویل کلام خواهد شد . از سوی ، «کورین» از این که آن همه سیاح و پسر و هنده اروپایی (از جمله شرقی‌شناسان) که از قرن پانزدهم میلادی از ایران

دیدن کرده‌اند ، به وجود این حوزه‌های فکری زنده و در عین حال ، متنوع پی نبرده‌اند در شگفت است . به عقیده ما سه علت ، این بی‌خبری را توجیه می‌کند :

۱) خصوصیت کتمان اسرار و «رازداری» در عرفان شیعی .

۲) شیوه خضوع متفکران متصوفه ،

۳) پرهیز از بیان (حفظ سکوت و تکیه در وقت نا امنی و تشدد) . اما غلط است اگر بیاناتگاریم که این فقدان تبلیغ ، به معنای آن است که اندیشه فلسفی و مذهبی ، معطوف به در خود فرورفتگی و خودداری از ظهور در عرضه جهان است .

۴ - وحدت فرهنگ و جامعیت آن در معنی «امت» جلوه بارز خصوصیت تصوف که دید اجتماعی

منتفی دارد ، مفهوم جوانمردی است : مقوله‌ی اخلاقی که بصیرتی معنوی به اجتماع انسان می‌بخشد و در طول قرن‌ها ، دنیای صنوف و اهل حرفه الهام می‌بخشد و در شهرهای اسلامی ، به منزله قانونی نامردون بود . می‌توان این مفهوم جوانمردی را با مفهوم روش شوالیده‌های «گزال» در غرب نزدیک دانست ، معادل آن در زبان عربی فتوت است که به گفته «کورین» ، بر نوعی زندگی اطلاق می‌شود که در مناطق وسیعی از تمدن اسلامی ، تجلی کرده است . اما در هر جا که پیدا شده ، دقیقاً نشان شیعی دارد . از این گذشته ، «کورین» در اثر یاد شده‌اش در پژوهش‌هایش در باب آثار «سهروردی» ، درون مایه جوانمردی معنوی را نمونه ذوق و هنر ایرانی در تلفیق رشته‌های پیوند میان سنت ابراهیم و سنت زرتشت می‌شمارد :

«در آثار سهروردی ، احیاء کنندة تصوف ایرانیان باستان در اسلام ایرانی و در ایران اسلامی ، شاهد استحالته حماسه قهرمانی جوانمردی ایران باستان به حماسه عرفانی زائران خانه خدا در تصوف ایرانی بوده‌ایم . این چنین ، تصوف ایرانی به برکت

استحالی بی شگرف ، موفق می‌شود آنچه را که حماسی‌ست به امری اخلاقی تبدیل کند . اصولاً این ترکیب که حافظه ، مثل اعلا ی آن است ، یکی از خصایص فرهنگ انسانی (اومانسم) ایرانی است .
در قلمرو هنر ، موسیقی ، تصویر یا معماری ایران ، اندیشه افسانه‌های شعری همواره حضور دارد . در این جا نیز ، جهان و تمام طبیعت ، مظهر ظهور وجود است . در مثل ، موسیقی که بدون شعر ، تصور پذیر نیست ، همین هیجان و کشش را میان عاشق و معشوق ، میان شور وصال و غم هجران ، بیان می‌کند از این روست که موسیقی ایرانی را در نوسانی مدام میان شکوه وجد و حال و مویدها و زاری‌های حزن آور می‌بینیم .

در مقاله جالبی که داریوش شایگان در باب هنر ایرانی برای «یونسکو» تهیه کرده است می‌خوانیم :

«و آنچه که شعر و موسیقی در این جنبی که حضور هم هست ، شیفته وار جستجو می‌کنند ، هنر تصویری را در محضر گنبد های آبی که بر کراشه واحه‌ها انتظار می‌کشند ، در فضای گنبدی حجره‌هایی که انتظار در آنها می‌تابد ، در روای بهشتی قالبها که گامها را بر خود گرد می‌آورند و در باغهایی با آبهای آینه‌سان که ابدیت در آنها در رؤیا فرو می‌رود ، منعکس می‌کند .
«تو بازمی‌خوانیم میان واقعیت‌ها و صوری که آنها را آینه‌سازند ، بی‌بندی‌ست ، از این رو که نقش‌های مینیاتور ، مانند تصاویری «معلق» جلوه می‌کنند که به گفته سهروردی ، در ناکجا آباد که نوعی مدینه فاضله‌ست . جای گرفته‌اند ، یعنی جایی که در مکان نیست ، اما لامکانی که مکان همه اشیاء است : هم مرکز دایره است و هم محیط دایره ، بر همین منوال ، مرکز روح است از این روست که در آن‌ها ، همه چیز آن همه شگفت‌زا ، رنگ گرفته از لطافت دید کودکان ، و مستغرق در نور تابناک

است که در گذشته ، چون قهر ایزدی و بنا بر این چون پرتوجان ، گرد سرمغان و شاهان ایران باستان هاله می‌بست .

«قالی‌ها که در همه آن‌ها غنای تألیف و ترکیب ، سرشاری تصاویر و هماهنگی رنگ‌ها به اوج هنر قرئینی می‌رسد همان نمونه کامل عقلی باغ بهشت ایرانی را ، به نمایش درمی‌آورند .
این است وصف مختصری از فضای فلسفی دینی و شعری و ذوقی آنچه می‌توان آن را جهان یا فرهنگ ایرانی نامید . قوه جاذبه و هم بستگی درونی این جهان ، بر رغم ظواهر و حواشی خارجی مشتت آن ، کامل مانده است شرق شناسان و پژوهندگان خارجی ، با همه کوشش‌های درخور تحسین‌شان ، به قدرت قادر بوده‌اند به کنه روحی که محرک همه این آثار و تألیفات است پی ببرند .
در هر تتبع فلسفی در باب شعر یا به عنوان مثال در هر تحلیل ذوقی از مینیاتورها ، هر گاه مجموع این عالم و قواعد و جاذبه‌های آن را ، در نظر نگیرند بیم آن است که کار به تعبیرهایی ناقص ، و حتی اشتباه‌آمیز کشد .

شیوه کار «هائری کوربن» : به ما نشان می‌دهد که اگر کسی کنجکاوانه و هشیارانه در این خانه گام نهند و دل را «منزل و مأوای روحانیت آن» سازد به گفته خود او به عنوان «میهمان روحانی» پذیرفته می‌شود . و اندک اندک در مقامی قرار می‌گیرد که می‌تواند همه چیز را بشنود و همه چیز را ببیند ، شروط بر آنکه ، مانند ایرانیان که پیش از دخول در مکان مقدسی ، کفش از پای درمی‌آورند او نیز معلومات قلبی و پیشداوری‌هایش را دم در خانه بجا گذارد .

۵ - فرهنگ ایرانی در برابر دو سوسه گران :
غرب انگاری و میل به توسعه
در غرب ، «دانشمندان علوم اجتماعی» پس

از جنگ جهانی دوم ، از موضوع «ایستادگی
در برابر تغییر» سخن‌ها گفته‌اند . آن‌ها وانمود
کرده‌اند که فرهنگ ، سنت‌ها و معتقدات در جوامع
غیر غربی ، سنگ راه پیشرفت به‌شمار می‌آیند . این
احتجاج ، دو نظریه را منعکس می‌کرد که گاه
از هم جدا و گاه مکمل یکدیگرند . نظریه نخست
که شاید آگاهانه ساطه‌جوست ، بر آن است که
سرنوشت جهان را بواسطه استیلای غرب ، تعیین
کند . همین نظریه آنچه را به نظر آید در برابر
این استیلا مانعی می‌بیند و منفی می‌شمارد ، نظریه
دوم ، که یک نظریه «تراژد انگار» غربی‌ست و به
نحوه تلقی یهودی - مسیحی از تاریخ عمومی بنا
شده است یک خطی و تکاملی است و خواهان آن
است که جهان را به پیروی از نمونه غربی بنا
کند . دست‌آورد تکنولوژیکی غرب به عنوان حجت
(و غالباً به عنوان عذر و بهانه) در جهت توجیه
چنین یکسان‌سازی و اتحاد شکلی به کار می‌رفت .
دانشگاهها و مراکز پژوهش غرب ، در چند
دهه اخیر ، کم‌وبیش از این دو نظریه پیروی
کرده‌اند . آن‌ها همه کارشان را به پایه
رشد بر اساس تصور خطی و غربی پیشرفت متکی
ساخته بودند و شناختن مزایای مکتب اصالت‌گرای
بودند . آن‌ها جامعه غربی را به عنوان ملاک و
معیار اختیار کرده بودند و همه پدیده‌هایی را
که با این مقیاس‌ها تطبیق نمی‌کرد معرود می‌شماردند
و آن‌ها را پدیده‌هایی قهقرازی یا دست‌کم ، زاید
تشخیص می‌دادند . از این رو کارشان عملاً به جایی
کشیده‌است که چشم از ساخت حقیقی فرهنگ بیوشند
و همین در مواردی متعدد ، به تحمیل یک نمونه جامع
برون‌زا و انتزاعی رشد ، در عین نادیده‌انگاری
هر گونه خصوصیت ، حتی هر گونه ابداع برون‌زا ،
انجامیده است .

نخبگان سه قاره که دانشگاه‌های غربی را
تمام کرده‌اند ، از تعرض این اندیشه‌های زبان‌آور

درمان نمانده‌اند . مؤسسات ملل متحد نیز کمابیش
در همین راه قدم برداشته‌اند و به خیال آنکه
خیرخواهی می‌کنند مرتکب خطاهای فاحش شده‌اند .
رویدادهای چند دهه اخیر جهان سوم و راه
طولانی و رنجباری که برخی از ملت‌های زیر
سلطه برای تحصیل آزادی و رهائی خویش (آنها)
به مدد وقوف ملی و هویت فرهنگی نه به پاری
پیشرفت تکنولوژیکی) ناگزیر به پیمودن آن
شدند ، ردیابی بر ادعای یاد شده است بخصوص
که ناکامی‌ها و حوادث نامنتظر اجتماعی فرهنگی
و حتی اقتصادی (حتی از نظر صرفاً استدلال
تکنوکراتیک) ، اگر نه گراف‌گویی ، دست‌کم ،
محدودیت «رشد» مبتنی بر نمونه غربی را نشان
داد و از این گذشته ظهور بحران عمیق و شدید
غرب ، پرسش‌هایی در باب اعتبار بی‌چند و چون
چنین نمونه‌ی ، انگیزه است .

در آن‌جا که به فرهنگ و خالقیات ایرانی
مربوط می‌شود ، باید خاطر نشان ساخت که از ۱۵۰
سال پیش ، عواملی که نماینده پایان‌کننده فرهنگ
ایرانی بودند ، هرگز با نوسازی صنعتی حتی‌نهادی
کشور مخالفت نمی‌کردند .

قسمت اعظم نوشته‌های سیاسی و سفرنامه‌های
متفکران ایرانی میانه قرن گذشته ، در پیرامون
مسأله اضطراب‌آور واپس‌ماندگی فنی و اقتصادی
ایران دور می‌زند تا آنجا که همه جنبش‌های
اجتماعی و مذهبی را جستجوی راهی نو ، جان
بخشیده است . در اثبات این مدعا باید گفت که
محافظة کارترین نمایندگان حیات سیاسی و مذهبی
در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم ، یعنی
مراجع مذهبی ، در جبهه مقدم تجدید حیات ملی
و اصلاحاتی جای داشتند که می‌بایست صورت
وقوع پذیرد . بدینسان بود که آنان نه تنها سرمشق
غربی قانون اساسی را با شرایط جغرافیایی - سیاسی
و سنت‌های کشورشان تطبیق دادند بلکه همچنین در

فرهنگ و زندگی - صفحه ۳۳

اصلاح حکومت و دستگاه قضایی که بنا بر سنت ایشان حافظان آن بودند شانی کاملاً متجددانه برگزار کردند .

در آغاز قرن حاضر ، نخبگان ایران در گرماگرم شور و شوق ، میل وافر داشتند که الگوی غربی را اقتباس کنند . تقی زاده یکی از معتبرترین نمایندگان این گروه صریحاً اعلام کرده بود که : «فرنگی شویم ؟» . «پنجاه سال بعد ، در سالهای اخیر حیاتش از عقیده خود استغفار کرد و اهمیت وجود یک هویت ملی را پذیرفت . امروز در نسل جدید شاعران ، نویسندگان و هنرمندان متعلق به حوزه های فکری گوناگون هیچکس آرزو ندارد «تا مغز استخوان» غربی شود .

این تغییر نظر چرا رخ داد ؟

نخست ، به این جهت که پس از رواج خوشبینی آشکار ابتدای قرن نسبت به غربی شدن بی چند و چون ، سرخوردگی عظیمی رخ نمود . جریان نوسازی که غرب آن را تبلیغ یا تشویق می کرد ، در بر دارنده بسی از عوامل اکشناپذیر و غالباً پنهان استیلای غرب بود . ارزش هایی چون آزادی ، دموکراسی و عدالت که به نظر می رسید غرب خواهان جهانی کردن آن هاست ، در مقابل منافع و علایق غرب به امر ساده تبدیل شد و جدایی تدریجی میان مفهوم نوسازی و مفهوم غربی شدن از همین جا ریشه گرفت .

از سوی دیگر ، نظریه جهان وطنی که غرب در قرن نوزدهم از طریق حوزه های فکری گوناگون ، مبشر و ستایشگر آن بود ، هرگز برای ملت های غربی صورت واقع نپذیرفت . چه در زمینه های اقتصادی و سیاسی ، وجه در زمینه های نژادی و فرهنگی ، هربار که فرصتی دست داد ، ناسیونالیسم ملت های غربی با قدرت ، عرض وجود کرد . بدین ترتیب ، نخبگان ایرانی که از چند دهه پیش ، عواقب دو جنگ جهانیگیر و گردباد های

تلاش برای تملک یکی از منابع کشور ، نفت ، را تحمل کرده بودند ، عمیقاً حس کردند که در امر حراست و نیز در امر وحدت میهن «هویت ملی» ضرورت حیاتی دارد . نخبگان دریافته اند که در جهان کنونی ، زوال این هویت ، ناگزیر به رقبت می انجامد .

اقتضای تعقل و عینیت ، اصل و منشاء رویه ذهنی را در غرب تشکیل می دهد . این اقتضاء گرچه دستیابی به نتایج درخشانی را در قلمرو ماشین و در عرصه ماده بی روح ، ممکن گردانده است ، گفتمنیست که در مقابله با معضلات حیات بشری ، عامل چندان مؤثری نبوده است . علوم انسانی که بر عینیت عقلی بنا شده است ، در زمان کنونی ، متحمل ناکامی ها و شکست های بسیار گشته است . آیا این نکته ، پرمعنا نیست که غریبان پس از آنکه تعقل را به قصد تأمین سعادت بشر ، بر صدر نشانده اند ، عاقبت الامر به اختراع رشته خاصی به نام «روانکاوی» ناگزیر شدند تا دردهایی را که از یک زندگی تشیده از تاروپود عقل و بالنتیجه ، بسی بهره از روابط اساسی با «ورای عقل» ، ریشه گرفته در همان کنند ؟ حاجت به تأکید نیست که روانکاوی که خود مولود یک هنجار تعقلی و عینی است ، طبعاً اثر به منزل رساندن باری که بردوش گرفته عاجز می نماید .

چرا فرهنگ هایی از نوع فرهنگ های ما که انسان در آن ها با همه کلیت و وحدتش منظور نظر است باید با پیمودن راهی به اصطلاح تعقلی که در پایان آن ، برهوت «ورای عقل» وضعیت واکنش به چشم می خورد ، خود را از ذات و گوهر خویش تهی کنند ؟ چرا این سرمایه بار عاطفی و این مایه از شور و وجد و حال که پس از قرن ها از مجرای سنت و شعر و عرفان به ما رسیده است و یکی از نشانه های عیان تشخص تاریخی ایرانیست ، باید ذهنیتی بی شکوه تلقی شود که شرط عقل ، در

خلاصی از آن است این بار عاطفی، که قابل تشبیه به آبی است که جریان طبیعی، آن را به دریا می برد، انسان را به اتحاد و همدلی، و بالاخره همداستانی با اجتماع، سوق می دهد. آن همه سنت های مایه وز از عشق، برادری، رفاقت که در فرهنگ، زنده و پایدار مانده است، آیا در برابر بیم انزوا و بی اعتنائی عاطفی که امروز جامعه غربی را تهدید می کند پادزهری نمی تواند بود؟ اضطراب، افسردگی، بیماری عصبی، دویارگی شخصیت، همچنان از بیماری های رایج در غرب است که «کارشناسان»، شاخه ها و گونه های متفاوت آن ها را هر روز به تعداد بیشتری به ما می شناساند.

دستگاه اداری و منابع هم به توبه خود باید برای کاهش زیان ها و آزارهای یوروکراسی خشک و بی روح به انسان تعداد فرابندهایی از جامعه شناسان و روانشناسان را به یاری خوانند. چرا ما باید همان راه را در پیش گیریم؟ آیا در رابطه با آفات و مفساد تمدن غرب است که باید درجه و مراتب تمدن خود را بسنجیم؟ ما به بهترین طرز می توانیم فنون و اسلوب های سازمان صنعتی و اداری را با نیازهای حیات فرهنگی و اجتماعی خود منطبق کنیم، مشروط بر آنکه ارزش والایی را که تمدن ما برای انسان و برای روابط میان انسان ها قابل است، از یاد نبریم. فرهنگ، درست در جایی از حرکت باز می ماند که تابع بی اراده رشد اقتصادی گردد یا به مرده ریگی از گذشته تبدیل شود که در هوزه های غبارآلود خموده است و بنا بر ذوق و سلیقه تنی چند هنرشناس و هنردوست، گردوغبارش شترده می شود.

امروزه شعر کهن، شعر و ترانه عامیانه، نمدها، مثل ها و حکمت اجدادی که بر فرهنگ انسانی عمیقاً ریشه گرفته است اشارت دارند که بردان و زنان در زندگی روزمره، از آن ها الهام می گیرند. در ایران به دشواری می توان یک مرکز

اجتماع شهری یا روستایی را یافت که اماکن مقدسی خاص خویش نداشته باشد. مردم در این اماکن خاطره یک نواذ پیامبر، یک پیر طریقت یا یک جوانمرد را گرمی می دارند: اینان به عنوان شخصیت هایی تاریخی یا افسانه ای، مظهر خصیلت هایی چون شور اخلاص و ایثار، شهامت اخلاقی یا عدالت به شمارند که جامعه یکسر مجذوب آن است.

این چنین، می بینیم که هر روستا، و هر محله و راسته ای، شخصیت تاریخی و روحانی خاص خود را دارد، و به قسمی که بررسی این روستا و این محله و راسته را به هیچ روی نمی توان تنها در کارکرد اقتصادی محدود کرد، مردم، نیازها و آرزوهایی سواي نیازها و آرزوهای صرفاً مادی دارند، همین پدیده در صنایع دستی و هنرهای عامیانه متجلی است که بیان کننده مجموعه ای از سبک ها و نشانه ها، فلسفه کامل هستی و شناختی عمیقی از محیط طبیعی (به عنوان مثال، گیاهان) است. هنگامی که بخواهند به قصد سودآوری اقتصادی، ماشین را جایگزین صنایع دستی و هنر سنتی سازند (که این خود جای بحث دارد) به این شناخت باید بیندیشند. بیم آن است که ورود ماشین در نظام سنتی، به این هنر ابداع صدمه رساند. در عوض، هرگاه ماشین با شرایط تاریخی و هنری محیط تطبیق یابد، می تواند این سرمایه تجربت و شناخت را به بهره رساند. بر همین منوال، می توان نمونه های بی شمار از وابستگی متقابل میان اقتصاد و فرهنگ بدست داد.

استمرار فرهنگ و مسأله تغییر

در خاتمه این پژوهش سریع از عناصر سازنده هویت فرهنگی ایران، می توانیم بگوئیم که بر رغم غربی شدن ظاهری، این هویت و این شخص، جوهر حقیقی خود را در بنیاد حفظ کرده است. بدست دادن نمونه ای کافی است که این استمرار فرهنگی را مدلل سازد و آن نمونه زبان

فارسی است، زبانی که ارزش های دیرینه را به لطف شعر و طرز بیان آن، امروز می کند. تازمانی که زبان فارسی، همان بماند که بود، روح آن، به تاریخ و خاطره اش، وفادار خواهد بود، اما تقریباً با این تفاوت که اگر اراده و عمل انسان ها در خط سیر این روح اثر گذارد، فرهنگ، عناصر تازه را در خود جذب خواهد کرد و تماس با دنیای خارج (در این مقوله، غرب) سرشار و توانگر خواهد شد، چنانکه در اعصار گذشته این نبوغ را به منتهی درجه نشان داد، لیکن اگر انسان ها مفتون ظواهری شوند که برای آن ها بیگانه است، در برابر این روح، بی حس و کرخ می مانند، و بدیهی است که روح، راهی را که سنت «رازداری» در برابرش گشوده می دارد، در پیش خواهد گرفت و منتظر خواهد ماند. یکی از ویژگی های عصر ما، خواست نیروهای استیلا طلب در جهت تحمیل راه و رسم خود بر فرهنگ های دیگر است.

چرا باید از دو راه حل نوجویی افراطی که جامعه را به فرو ریختن شالوده هایش می کشاند و سنت پرستی که جامعه را از تمامی رابطه اش با خارج، منزوی می کند، یکی را برگزید؟ چرا انسان باید از دو راه حل فرد پرستی لگام گسیخته که همه پیوندهای اجتماعی را می گسند و تنها اراده قدرت انسان را می ستاید و شیوه اشتراکی که به نام نفع عمومی، شخصیت انسانی را سرکوب می کند، یکی را برگزید؟

جای اندک تردید نیست که ما، برای بقای خودمان هم که شده، نمی توانیم از دانش و تکنولوژی به قصد هر چه بیشتر بهره مند شدن از منابع مان و به منظور بر خورداری ملت مان از به روزی مادی مناسب و عادلانه، چشم پوشی کنیم. اما این گفته نه به آن معناست که باید این

یا به آن اشکال و ابعادی بختیم که در غرب بخشیده اند، خاصه از آن روی که می بینیم راه های متفاوت نیل به رفاه و نوسازی، در جهان کنونی هر روز افزون تر می شود.

این چنین، هدف اصلی ما باید نقد و بررسی تجارب متفاوتی باشد که در جامعه های دیگر حاصل شده است.

غرب باید اندک اندک، به جای آنکه درصد بر آید فرهنگ ها و جامعه های دیگر را به خود همانند سازد، به کاوش و بررسی در فرهنگ ها و جامعه های دیگر خو گیرد. حقیقت آنکه، در نهایت امر، و در مقیاس تاریخ، ممکن است این همان سازی به نوع انسان آسیب رساند و از طریق فرهنگ زدائی، زوال هویت انسان ها را در پی آورد، پیشرفتی که اکنون مراد ماست، در آن صورت، معنی و مفهوم خود را از دست خواهد داد. غرب نمی تواند ترقی و پیشرفت را جز در یک ساخت آن، برای ما تأمین کند، اما ساختهای دیگر را که با این ساخت، در مجموع سازنده شخصیت هر کس است باید در تصویر آن گوته انسان که متفکران ما او را به عنوان «انسان کامل» توصیف و معرفی کرده اند، جستجو کرد و بدینسان، رویایی را که از ژرفنای آگاهی ها و آرزوهای تاریخی ما سر بر می آورد، تحقق بخشید. آیا این برای نسل های آینده آن زمان که بخواهند از نو مقام و مرتبتهای برجسته در جهان برعهده گیرند وظیفه ای شورا انگیز نیست؟

ترجمه از حسین مهری

1 - Culture No. 4. UNESCO. Paris 1974.

۲ - با توضیح بیشتر عین عبارت چنین است: «ایرانی باید از حریت چه «سوره» وجه سیره» وجه ماده» وجه معنای تمدن مغربی امروز را اخذ و اقتباس کند و سوسه و دغدغه و قید و شرطی در کار نداشته باشد».